

بنام خدای کسروی

پاسخ به خسرو ناقد

آقای خسرو ناقد؛ من کسروی را نمی شناختم تا سایت او را پیدا کرده کتابهای آن بزرگمرد تاریخ ایران را خواندم و به استواری سخنانش پی بردم. و هر بیدانشی اگر بخواهد به آن پژوهشگر بزرگ ایران زمین بتازد و توهین و بی احترامی کند، رسوای جهانش میگردانم. کسروی برانگیخته ای از سرزمین ما ایران بود و افتخار ما ایرانیانست. باید بخود بالیم که نزدیک به یک قرن پیش فرزند پاکی در این سرزمین چشم باز کرده که براستی کتاب «زندگانی من» معرف برازندگی اوست. در پاکی و راستی و درستی ایمانند بود. او در کتاب «پیام من بشرق» میگوید:

«از من میپرسند: تو کیستی؟ و چستی؟ و چه میخواهی؟. میگویم: بنده خاکساری بیش نیستم و جز آبادی جهان و آسایش جهانیان را نمی خواهم. من چشم باز کرده جهان را در گمراهی می بینم، آیا نباید به رهایی اش پردازم. من طیبی هستم که بر سر بیمار سختی رسیده ام، آیا نباید بدرمانش کوشم». آقای خسرو ناقد؛ کسروی طیبی بود که درد ایرانیان را دریافته و داروی آن درد را کشف نموده بود، و نسخه هایی نوشت که گنجینه هزارسال دانشمندان جهانست. خواهید گفت آن نسخه ها کدامست؟ میگویم آن نسخه ها: کتاب شیعیگریست، صوفیگریست، بهاییگریست، پیرامون اسلامست، کتاب دین و جهانست، در پاسخ بدخواهانست، پیام بدانشمندانست، در پیرامون جانورانست، کتاب ورجاوند بنیاد برای همه جهانست و برای همه دردمندان درمانست. کسروی میگوید دروغ نباید گفت اگرچه بیم جان باشد، دروغ جهان را به گمراهی کشیده و میکشاند. میگوید برای آنکه جهان را از گمراهی و نادانی برهانیم باید جلوی دروغ گرفته شود، کتابهایی که به دروغ نوشته شده از دست مردمان گرفته و آن کتابها نابود باید گردند، به رودخانه بیندازند، به چاه فرو برند و یا بسوزانند که دیگر کسی آنها را نخواند. کتاب دروغ همانند میکروبهای واگیرند که اثر خود را میگذارند.

علم درستی یک چیزست، پس همه پیشرفتها از راستیهاست و پس ماندگیها در جهان از ناراستیها. پس دروغگویان باعث پس ماندگی جهانند، باید رسوا گردند و همه مردم آنها را بشناسند و کتابهایشان را نیز نابود گردانند. کسروی میگوید: «کسانی با دهان پر باد میگویند: شما کتاب میسوزانید، میگویم: آری، ایرادتان چیست؟ میگویید نسوزانیم و این کتابهای دروغ برای همیشه باقی بماند. چرا؟. باید ریشه دروغ از ایران کنده شود، و ریشه دروغ همین کتابهاست.»

آقای خسرو ناقد؛ شما را راهنمایی میکنم که کتاب دادگاه کسروی را بخوانید. آنجایی که به آقای هژیر وزیر کشور، ساعد مراغه ای نخست وزیر، محسن صدر وزیر فرهنگ، اسدالله ممقانی وزیر دادگستری، تیمسار جهانبانی رییس شهربانی، کریم قوانلو فرماندار نظامی و سرلشگر رزم آرا چنین میگوید: «اینان چگونه وزیر شده اند؟».

آقای خسرو ناقد؛ بیگمان شما مشکل دارید، نخوانده و ندانسته پرخاش کرده اید. به چه کسی. به کسیکه دروغگویان نابودش گردانیدند. شما از آن دروغگویان حمایت میکنید. باید بگویم ایرانی نیستید یا حس ایرانیگری در شما نیست. اگر کمی جلوتر روم باید بگویم یا آخوند و یا بچه آخوندید. باز هم بشما یادآوری میکنم کتابهای موجود در سایت را بخوانید و از اشتباهی که کرده اید پوزش طلبید. من ایرانیم و از همه هموطنانم میخواهم به این سایت روند: www.kasravi.info ، کتابهای کسروی را بگیرند و بخوانند، و این دانشمند نیکخواه جهان آدمیگری را بهتر بشناسند که افتخار همه ما مردم ایران زمینست. بخشی از سخنانش را می آورم از کتاب دادگاه سات ۲۶:

«ما که در برابر صدگونه نادانی و گمراهی ایستاده، ما که میخواهیم به بدبختیهای هزارساله کشور چاره کنیم، ما که روشنترین راه سیاست را برای این کشور پیش گرفته ایم، ما که سخنانی میگوییم که در سراسر جهان والاترین سخنانست، ما که در برابر مادیگری ایستاده با دلایلی بسیار استوار پاسخ میدهیم، ما که برای نخست بار ناسازگاری را که در میان دانشها با خداشناسی و دینداری میبود از میان برداشته ایم، ما که ساده ترین چاره را برای گرفتاریهای جهان نشان میدهیم، ما که کتابها مان به زبانهای اروپایی ترجمه یافته، ما که کتابهایی همچون ورجاوند بنیاد، در پیرامون خرد، و دین و جهان نوشته ایم که اگر همه وزیران از ساعد و هژیر و ممقانی و دیگران گرد آیند و دانشها و خردهای خود را رویهم بریزند و ده سال رنج برند مانده یکی از آنها را نخواهند توانست نوشت. چنین دستگاه بزرگی را این وزیران نادان یک کوشش مذهبی میشناسند.»

آقای خسرو ناقد؛ کسیکه میخواهد درباره شخصیت والایی چون کسروی سخن گوید باید روزها و ماهها و سالها کتابهای او را بخواند و بیندیشد، آنگاه قلم بدست گرفته درباره او سخن بگوید. بطوریکه شنیده ام کسروی در سرتاسر جهان شاگردانی دارد که در رده دانشمندانند. آنها به من و تو اجازه نخواهند داد کسی درباره اش یاوه بسراید. کسروی که بود؟ او دشمن دروغگویان بود. دروغگویان که بودند؟ شیخ بود، ملا بود، سید بود، روضه خوان بود، دعانویس بود، آیت الله بود، امامزاده دار بود، کف بین بود، جادوگر بود (کتاب پندارها را بخوانید)، رمان نویسان بودند (کتاب پیرامون رمان)، شاعر و شاعرپرستان بودند (کتابهای: حافظ چه میگوید، در پیرامون ادبیات، فرهنگست یا نیرنگ، دادگاه دیده شود).

بنابراین او چون دشمن دروغگو و دروغ نویس بود، دروغگویان و دروغ نویسان که ملایان و شاعران و رمان نویسان بودند و وزیران کشور که هر یکی پیرو یکی از اینان بودند، همه دست بدست هم داده در کاخ دادگستری در روز روشن بقتل او پرداختند، تکه پاره اش کردند و خونس را نیز پایمال گردانیدند.

حال شما آقای خسرو ناقد، از کدام دسته اید که چنین نیش خود را فرو برده اید؟ ما شما را آسوده نخواهیم گذاشت. شما باید به ما بگویید از کدام دسته بدخواهانید؟ یا آموزش طلبید. کسروی چنین میگوید از کتاب دادگاه سات ۱۱:

«ما ریشه بدبختیهای این توده را بدست آورده ایم و یک چیستان تاریخی را باز نموده ایم. سرچشمه بدبختی: این کیشها، این کتابهاست، این درسهاست، این روزنامه هاست، این دستگاه فرهنگناست. آری ما این را بدست آورده به آن شدیم که با همه این چیزها نبرد کنیم و همه بدآموزیها را براندازیم، چه آنهایی که بنام دین یا کیش رواج یافته، چه آنهایی که بنام عرفان یا ادبیات پراکنده شده، چه آنهایی که بنام اندیشه های نوین اروپایی بمیان آمده، همه را ریشه کن کنیم. این نبرد ما بسیار بزرگ و بسیار دشوار میبود. برانداختن اینهمه بدآموزی به دو چیز نیاز میداشت: نخست سرمایه بزرگی از آگاهی که بیایی یکایک کیشها و دستگاههای دیگر روشن گردانیده شود و آنگاه آمیغهایی بجای آنها گزارده گردد. دوم از خودگذشتگی و فداکاری که با پیروان کیشها و با دسته های دیگر نبرد پرداخته شود. خدا را سپاس ما هر دوی اینها را میداشتیم و میداریم. سرمایه ما درباره آمیغها و شناختن گمراهیها و نادانیها بسیار بزرگست. فداکاری و از خودگذشتگی نیز از گام نخست آماده گردیده ایم. ما نیک میدانستیم که این کیشها و دستگاههای بدآموزی چیزهای ساده ای نیست. صد هزاران کسان از آنها نان میخورند. هزاران کسان بدستاوین آنها بمردم فرمان میرانند، نیک میدانستیم که اینان تا توانند ایستادگی خواهند نمود و صد نیرنگ بکار خواهند زد و صد رنگ پیش خواهند آورد. نیک میدانستیم که خود را بدامن سیاست خواهند انداخت و از بدخواهان این کشور یاوری و پشتیبانی خواهند طلبید، همه اینها را نیک میدانستیم و همه دشواریها را از پیش میشناختیم، دانسته و شناخته بکوشش و فداکاری آماده گردیدیم. ما میخواهیم این کشور را از بدبختی برهانیم و چون راه کار را شناخته ایم بفیروزی خود امیدمندیم. ما میخواهیم گمراهیها و بدآموزیهای زهرآلود را که از سعدی و حافظ و مولوی و دیگران بیادگار مانده و شماها (وزیران) در راه افزودن برواج آنها صد پافشاری نشان داده اید، از ریشه براندازیم و بجای آنها کتابهایی را که بجوانان درس غیرت و گردنفرازی و میهن پرستی دهد روان گردانیم. ما میخواهیم نورسان را از این فرهنگ مغزفرسا که بدخواهان این کشور بنیاد گزارده اند از میان برداشته بجای آن فرهنگ را بمعنی راستش بنیاد گزاریم. میدان کوششهای ما تنها ایران نیست، ما میخواهیم جهان را بنیکی آوریم، میخواهیم جهانی را از اینراه بن بستن که افتاده اند؛ به یک شاهراه بسیار راست و روشن رسانیم. شما اگر از کتابهای ما بخوانید خواهید دانست ما چه میخواهیم و چه میگوییم.»

کسروی در کتاب «در پیرامون روان» - نشست چهارم چنین میگوید:

«نخست میباید بآنان بگویم: این رفتار دانشمندانه نیست. سخنی را همانکه شنیده اید پاسخ برخاسته اید. این رفتار ملایانست که همانکه سخنی شنیدند و با دانسته های خودشان ناسازگار یافتند نافهمیده و نااندیشیده پاسخ میپردازند.

اینسخنان ما تازه است. شما بایستی آنها را بیندیشید و بسنجید پس از زمانی پاسخی برخیزید. این سخنان بآن آسانی که میندازید نیست و بیگمان تکانی از راه اینها در روانشناسی پدید خواهد آمد».

و من کوچکتر از آنم که خود را شاگرد کسروی بدانم

فروزا